

یادداشت‌ها

۱. دنیای اساطیر

۱. محل ایران و توجه را بیشتر محققان با حدود محل خوارزم و خیبوه تطبیق کرده‌اند و رود دائیمی را هم عبارت از جیحون شمرده‌اند. اینکه در کتابهای پهلوی آن را در حدود آذربایجان دانسته‌اند، سبب شده است که بعضی آن را با حدود اران منطبق نمایند. بحث درین باب هنوز پژوهندگان را مشغول می‌دارد. درین باره مقاله پورداود، در یسناج ۱/ ۵۲-۳۳ متضمن اطلاعات جالبی است و البته پاره‌یی مطالب آن اکنون محتاج به بررسی مجدد است. بر آنچه در آن مقاله در باب پژوهشهای تازه آمده است اکنون پاره‌یی بررسی‌های تازه را هم باید افزود. از آنجمله است:

— *Christensen, A., Le Premier Chapitre De Vendidad, Copenhagen, 1943*
— *Benveniste, E., L, Iran - vez et L'origine Legendaire Des Iraniens, BSOAS, 1934*

— *Molè, M., LA Structure du Premier Chapitre de Vendidad. 1951*

۲. برای متن اوستائی، گزارش پهلوی، و نوعی ترجمه فارسی از متن وندیداد در باب داستان یمه (— جم)، رجوع شود به: محمد مقدم - صادق کیا، داستان جم، انتشارات ایران کوده، شماره ۲، ترجمه‌یی روشن‌تر — به فرانسوی — با شرح و تحقیق نیز ازین متن، در جلد دوم زنداوستا، اثر دامستتر هست که چاپ عکسی جدید آن همراه با مقدمه بنویست، در سالهای اخیر انتشار یافته است، بدین نشان:

Darmesteter, J., Zend - Avesta, Reproduction, 1960, II/16 - 31

3. *Duchesn - Guillemin, J., Zoroastre, 1948/58 - 62*

۴. اینکه «دجمکرت» هم در روایت وندیداد مخصوصاً آنگونه که از قول نویسندگان بندهشن و مینوگ‌خرد برمی‌آید نوعی پناهگاه زیرزمینی در قلمرو جمشید تلقی می‌شود ممکن است تصویری از فرسائروایی جم بر قلمرو زیرزمینی مردگان باشد. شباهت داستان سرما و بوران درین داستان با داستان طوفان نوح بیرنگ و سطحی است. برای ملاحظات دیگر در باب جم و بعضی بررسی‌های تازه‌تر در باب داستان وی رجوع شود به:

Widengren, G., Die Religionen Irans, 1965/52seq.

۵. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Duchesn - Guillemin, J., Opera Minora, I, 1974/67seq

۶. درباب ارتباط نیایش ها با طبقات سه گانه جامعه آریائی مخصوصاً رجوع شود به:

Dumezil, G., L' Ideologie Tripartites Des Indo Euvopeens, 1958

7. *Boyce, M., History of Zoroastrianism, I/13*

8. *Bailey, H., Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Repr, 1971/109*

۹. آنچه هرودوت (۱۱۷/۳) درباب ولایات شرقی ایران و تعلق آنها به قلمرو خوارزمیان می گوید در نظر برخی محققان نشان آنست که در آن اوان خوارزمی ها در حدود هریرود تجن می زیسته اند و شاید بعدها موج فشار جمعیت آنها را به حدود دریاچه آرال و نواحی ایران و نجه قدیم رانده باشد. درین باب مقایسه شود با: (یچاردفرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا/۷۳.

۱۰. در مورد آذربایجان البته در کتاب پهلوی بندهشن تصریح هم هست و به استناد آن حتی دامستر ایران و نجه را با حدود اداان و قراباغ تطبیق کرده است اما اداان در آن زمان ظاهراً سرزمین آریائی نبوده است و قول بندهشن که حاکی از سعی مغان درباب انتساب زرتشت به سرزمین آنهاست قبولش دشواریهای بسیار دارد. در عهد ساسانی ولایات شرقی غالباً از نظارت روحانی و احیاناً اداری مرکز خارج بوده اند و چون مراکز سیاسی و دینی کشور در غرب فلات بود مغان این نواحی و شارحان پهلوی اوستا که وارث سنتهای مغان ماسد بودند سعی کردند اصل آیین را هم به حدود ولایات خویش منسوب بدانند مقایسه شود با:

Henning, W., Zoroaster, Politician or Witch Doctor?, 1951/43 seq

البته در مورد سیستان هم روایات مختلف از جمله آنچه درباره موعود زرتشتی هست ارتباط این سرزمین را با سنتهای زرتشتی نشان می دهد. ازین روست که توجه به بعضی اشکالها که درباب انتساب زرتشت به حدود خوارزم هست بعضی اذهان را متوجه سیستان و نواحی هلمند می نماید. از جمله رك به:

Gnoli, GH., Recierche sul Sistan Antico, 1967

اما سرما و بوران مذکور در داستان ایران و نجه را آیا واقعاً می توان با این نظریه تطبیق کرد؟

۱۱. برای تفصیل بیشتر درباب این دعوی که حجت قابل اعتمادی ندارد رجوع شود به:

Wikander, S., Der Arische Männerbund, 1938

ویدنگرن هم که این قول را «تحقیقی راه گشاینده» خوانده است در تأیید آن اصرار کرده است:

Widengren, G., Die Religionen Irans/28seq

۱۲. ازین تمدن پاره یی نشانه ها در حفریات خوارزم به دست آمده است. بدون شک مفهوم رمزی هم ممکن هست در روایات و ندیداد راجع به «ور» و سرما و بوران آن قابل تصور باشد. اما طرفه آنست که باستان شناسان شوروی نشانه هایی از آنچه را می تواند با «ورجمرت» شباهت داشته باشد در قسمتی از بازمانده خوارزم کهن، شاید متعلق به حدود قرن ششم یا پنجم قبل از میلاد، نشان داده اند. مقایسه شود با:

Tolstov, S. P., Drevnij Xorezm, 1948/77 - 82

13. Christensen, A., LE Type Du Premier Roi, I, 1917, 133seq.

۱۴. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Christensen, A., Essai sur La Demonologie Iranienne, 1941/8 - 11

۱۵. تاریخ بلعی، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار (و پروین گنابادی)، ۱۳۴۱/۲۰۲ - ۲۰۰

16. Christensen, A., Etudes sur Le Zoroastrianisme de la Perse Antique, 1928/34

۱۷. تصور آنکه گشتاسپ پادشاه کیانی با ویشتاسپ پدر داریوش که ساتراپ ولایت باختر

بود ممکن است شخص واحدی بوده باشد، موجب شد که بعضی محققان موارد شباهت

بین احوال هخامنشی‌ها و کیانیان را بررسی نمایند. از خلطی که در روایت کتزیاس درباب

بردیا و اسپندیات شده است، برمی‌آید که لااقل قسمتی از داستانهای کیانی مقارن حدود

۴۰۰ ق. م با روایات مربوط به تاریخ اوایل هخامنشی‌ها به هم درآمیخته باشد. مقایسه

شود با:

Christensen, A., Les Kyandes, Kopenhagen, 1931

۱۸. درباب درفش کاویانی، و مطالعاتی که کریس‌تسن درباب آن به زبان دانمارکی نشر

کرده است رجوع شود به اجمال مذکور در:

Wikander, S., Der Arische Männerbunde, 1938

۱۹. درباب آئوشنزه دانا، مقایسه شود با: پورداود، پشته‌ها/ ۲۳۶، برای ترجمه متن پهلوی

اندرزهای او رجوع شود به: رشید یاسمی، مجله مهر سال ۷۱۸/۲ و مابعد، درباره داستان

پهلوی یوشت‌فریان، مقایسه شود با: محمد مکرری، مجله مهر، سال ۳۴۸/۸ و مابعد، درباب

خانواده فریان بعضی سخنان به وسیله نیبرگ و ویکاندر گفته شده است که مورد تأیید محققان

نیست. رجوع شود به:

Boyce, M., History of zoroastrianism, Index

20. Duchesn - Guillemain, J., La Religion De l'Iran Ancien, 1962/31

21. Zaehner, R. C., the Dawn and Twilight of Zoroastrianism, 1961/79 - 82

۲۲. درباب اوزان اشعار اوستا مطالعاتی انجام شده است، و البته پاره‌یی مسایل در آن باب

هنوز محتاج تأمل است. برای برخی نظرها درین باره، رجوع شود به:

Christensen, A., Etudes Sur Le Zoroastrianisme Ancien, 1928

۲۳. راجع به اهمیت تطهیر باگمیز که ابوالعلاء معری هم در آن باب با طعن سخن می‌گوید:

عجبت لكسرى و اشياهم و غسل الوجوه ببول البقر

اشارت روشنی در رساله پهلوی گجستک‌الباپیش هست. معهذا این رسم هر چند در آیین

اوستا بدان اهمیت داده شده است اختصاص به ایرانیان نداشته است و تا به امروز در بین

اقوام مختلف هند و اروپایی به اشکال مختلف پیش و کم باقی است. برای تفصیل درین

باب رجوع شود به:

Wilhelm, E., On the Use of Beef's Urine According to the Precepts of Aves-

ta, 1889

۲۴. پورداود، یسناج ۲۱/۱

۲۵. جهت تفصیل بیشتر درباب جنبه اجتماعی و اصلاح طلبانه تعلیم زرتشت مخصوصاً رجوع

شود به:

Meillet, Trois Conferences, 1925

البته برخی پژوهندگان سخنان وی را مبالغه‌آمیز و تاحدی مبتنی بر تأثیر و انعکاس اوضاع اسروزی خوانده‌اند لیکن از گائنها این اندازه برمی‌آید که گوینده نسبت به طبقه‌یی که به نظر او مسؤل رواج دروغ و فساد در جامعه عصر اوست با نظر ناخرسندی می‌نگرد. مقایسه شود با: دوشن‌گیمن، زرتشت و جهان غرب، ترجمه مسعود رجب‌نیا/ ۶ - ۵۴.

۲۶. از جمله دارمستر از «افسانه زرتشت» سخن می‌گوید و زند و اوستا را اثر بالنسبه جدیدی می‌داند که آن را به نام وی بر ساخته‌اند. همچنین هاریان‌هوله می‌پندارد که زرتشت اگر هم شخص تاریخی بوده است در هنگام نظم اوستا همچون افسانه‌یی تلقی می‌شده است. مقایسه شود با:

*Boyce, M., History of Zoroastrianism/182*27. *Duchesn - Guillemin, La Religion De l'Iran Ancien/141*

۲۸. برای تفصیل رجوع شود به: امیل بنوفیست، دین ایرانی، بر پایه متن‌های کهن یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز، ۱۳۵۰/۱۲ - ۷.

29. *Widengren, G., Die Religionen Irans, 1965/60*30. *Boyce, M., History of Zoroastrianism/274*

۳۱. در باب نظایر این گونه کرامات و قصه‌های مربوط به زرتشت، رجوع شود به:

*Molé, M., La Legende De Zoroastre selon les Textes Pehlevi, 1967*32. *Darmesteter, Zend - Avesta, II/509, 259*

۳۳. چنانکه برخی محققان می‌پندارند اوزیک (= اوشیک) و دگموتمه نام خاص نیست و اوزیک‌ها هم مثل کریان‌ها کاهنان سابق بوده‌اند. رجوع شود به:

Zaehner, Dawn and Twilight/84

۳۴. نظریه نیبرگ که زرتشت را همچون یک تن از شمنان تلقی کرده است، به وسیله غالب محققان رد شده است. از آنجمله رجوع شود به:

Henning, W. B., Zoroaster, Politician or Witch - Doctor? 1951

که در عین حال نقد شدید و طعن‌آمیزی هم در باب نظریه هرتسفلد دارد. معهذا در نظر شاگردان و دوستداران نیبرگ، قول او همچنان هنوز قابل بحث و دفاع است:

Widengren, G., Stand und Aufgaben Der Iranischen Religionsgeschichte/90sq

درباره آیین‌شمنی اطلاعات جامع و مجملی را می‌توان از جمله در تحقیق میرجا الیاده جست:

Eliade, M., Le Chamanisme, 1951

مفهوم پیغمبری بدانگونه که در نزد آریاها سابقه داشت از رسوم مربوط به غیبگویان معابد در نزد یونانی‌های باستانی نیز برمی‌آید. سابقه عبرانی هم درین باب ظاهراً به رسوم تفال و تطیر باستانی آشور و بابل می‌رسد.

برای تفصیل بیشتر درین هر دو باب رجوع شود به:

— *Parke, H. W., Greek Oracles, 1967*— *Smith, M. P., the Prophets and their times, 1941*35. *Duchesn - Guillemin, J., Ormazd Et Ahriman, 1953/63*36. *Herzfeld, E., Iran in the Ancient East, 1941/193*

۲. افق‌های دور

۱. برای ترجمه متن این کتیبه آشوربانی‌پال که فقط یک نمونه ازین شرارتهاست رجوع شود به:

Delaporte, L., La Mesopotamie, 1923/381 - 2

درباره آنچه در شرح بدبختی‌های پایان عمرش می‌گوید، مقایسه شود با:

Smith, S., in Cambridge Ancient History III/127

2. *Hall, H. R., the Ancient History of the Near East/477*

3. *Childe, G., What Happened in History, 1942/64*

4. *Culican, W., the Medes and persians, 1965/32*

5. *Cameron, G., History of Early Iran, /170*

۶. از جمله درباب بن‌مشتای، رجوع شود به:

Prasek, J. V., Geschichte der Meder und Perser, 1906/41

درباب عناصر دیگر مقایسه شود با:

Cameron, G., Op - Cit/144 - 145

درباره بغدادی، رجوع شود به:

Konig, F. W., Aelteste Geschichte der Meder und perser, 1934/58

7. *Huart, C., La Perse Antique, 1925/30 - 31*

8. *Herzfeld, E., Zoroaster and His World II/724seq*

9. *Olmstead, Persian Empire /31*

Diakonov, Istorii Medii /375seq

10. *C. F., Cameron, G., Op. Cit/, index*

11. *Herzfeld, E., Op. Cit II/729seq*

12. *Smith, S., in C. A. H., III/67 - 69*

۱۳. عنوان *Dixastes* که هرودوت درین باره به کار برده است ظاهراً مفهوم حکمیت و داوری را می‌رساند و به نظر می‌آید با دهیوپت و لفظ اوستائی دهیوما (*Dahyuma*) که حاکی از مفهوم عنوان «کدخدا» در اصطلاح رایج در دیه و شهر امروزست مربوط باشد و با توجه به همین نکته است که لفظ اخیر را به «داور» نیز تعبیر کرده‌اند. برای توضیح رجوع شود به:

Bartholomae, CH., Altpersisches Worterbuch/216

14 *Wiseman, D. J., the Vassal - Treaties of Esarhaddon, in IraO, xx, 1958, parti*

15. *Cameron, G., Op. Cit. /182*

۱۶. نولدکه، که این شیوه مهمان‌کشی افسانه‌یی را موافق با یک شیوه اصیل شرقی (*in eact = Orientalischer weise*) می‌خواند، از این‌اثیر هم چند مورد مشابه در تأیید رواج این شیوه در شرق ذکر می‌کند. رجوع شود به:

Noeldeke, Th., Aufsätze zur Persischen Geschichte, 1887/8, Note2

معهدا می‌توان پرسید که آیا داستان هکت اثر شکسپیر کافی نیست تا اصالت شرقی نظیر این داستان را در نظر محقق مشکوک کند؟

۱۷. چنانکه پیرنیا، ایران باستان، ۱/۱۸۵ مدت بیست و هشت سال را قابل قبول نمی‌داند اما اشکالی که او درین باره اظهار می‌کند ناشی از محاسبه خود اوست و از اینکه شکست فرا ارتس و کشته شدنش را در ۶۳۳ ق. م حساب می‌کند نه در ۶۵۲ و سقوط نینوا را هم در ۶۰۶ می‌داند نه حدود ۶۱۴ یا ۶۱۲ ق. م. به اعتقاد بعضی محققان دیگر نیز مدت بیست و هشت ساله فترت سکائی قابل قبول به نظر می‌آید. مقایسه شود با:

Cameron, G., Op. Cit./182

18. *Noeldeke, Th., Op. Cit./16*

19. *Cameron, G., Op. Cit./32*

۲۰. البته کتاب ناحوم را برخی از محققان مربوط به قبل از سقوط آشور دانسته‌اند اما بیشتر قراین موید آنست که این اثر مقارن سقوط نینوا انشاء شده باشد. مقایسه شود با:

Lods, A., Histoire de La Litterature Hebraïque et Juive, 1950/402

در هر حال این اظهارشعف ناحوم هم برای یهود تشفی‌نهایی را تأمین نکرد چرا که چند سال بعد نبوکدنصر پسر و جانشین نبوپولسر در حق یهود کاری کرد که دانیال نبی شرارت آشور را در بابل دوباره مجسم یافت.

۲۱. شهرت گوگس (- گایکس، ژیزس) در ادبیات یونانی، مخصوصاً به سبب ذکر است که از داستان انگشتر جادویی او در کتاب جمهور افلاطون (۲/۳۵۹، ۱۰/۶۱۲) آمده است. این انگشتر جادویی که می‌توانست انسان را از دیده مردم پنهان دارد به این چوپان ساده امکان داد تا پنهانی به قصر شاه لودیه درآید، و با قتل او سلطنت و زنش را هم به دست آورد. در اسکندرنامه نظامی (اقبالنامه، طبع وحید دستگردی/ ۹۷ - ۹۲) نیز اشارتی به چنین انگشتری هست و تصویری رود با داستان افلاطون بی‌ارتباط نباشد. مقایسه شود با:

Bausani, A (- Pagliaro, A.), Storia della Letteratura persiana, 1960/688

۲۲. در باب تاریخ وقوع این کسوف رجوع شود به: پیرنیا، ایران باستان ۱/۹ - ۱۹۸، و همچنین:

Justi, E., Geschichte Irans, GIP, II/414

روایت هرودت (۱/۷۴) در باب آنکه طالس ملطی آن را پیشگویی کرده بود ظاهراً نباید درست باشد چرا که یونانی‌ها در آن ایام هنوز با این محاسبات آشنایی نداشته‌اند مقایسه شود با:

Sarton, G., A History of Science, 1964, I/170

این قول «پدر تاریخ» نیز (۱/۴ - ۱۰۳) که جنگ با لودیه قبل از فترت سکائی‌ها روی داده باشد هم از لحاظ نقشی که کواکساد دارد ممکن نیست هم مداخله پادشاه بابل را که در آن زمان پادشاه نداشته است، در مذاکرات صلح آن غیرممکن می‌کند. بعضی محققان که ترجیح داده‌اند واقعه قبل از سقوط آشور روی داده باشد گفته‌اند در غیر اینصورت مشکل می‌نماید که پادشاه بابل با سوءظنی که در مورد ماد داشت به جای آنکه اختلاف با لودیه را دامن بزند در رفع آن کوشیده باشد لیکن در آن زمان هم هنوز پادشاه بابل مستقل محسوب نمی‌شده است. اما بعد از سقوط نینوا (۶۱۲ ق. م) هم اگر بلافاصله جنگ پنجساله با لودیه رخ داده باشد متارکه می‌بایست در حدود ۶۰۷ یا قدری بعد از آن روی داده باشد درینصورت تاریخ ۶۱۰ (۳۰ سپتامبر) هم که بعضی محققان درباره این کسوف

پیشنهاد کرده‌اند نمی‌تواند درست باشد. چنین کسوفی را هم طالع‌مطلعی حتی اگر با اصول محاسبات علمی آن آشنایی می‌داشت می‌باید در چهارده سالگی خویش پیشگویی کرده باشد. به‌علاوه این کسوف در منطقه جنگی بین ماد و لودیه هم به‌هیچوجه نمی‌توانست کسوف کلی بوده باشد. تمام قراین نشان می‌دهد که تاریخ کسوف را، با نفی قطعی امکان پیشگویی آن از جانب طالع، باید برحسب جداول محاسبه امروزی، به تاریخ ۲۸ ماه مه سال ۵۸۸ ق. م برگرداند.

۲۳. اینکه داستان اشارتی به یک نوع قربانی کردن کودکان را نیز دربر داشته باشد بعید به نظر می‌آید اما برخی محققان آن را خالی از وجهی ندانسته‌اند. مقایسه شود با:

Widengren, G., die Religionen Irans/115 - 116

۲۴. نام ایشتو ویگو دا وینکلر Winckler، یک نام سکایی می‌پنداشته است اما امروز درباب انطباق آن با نام آستیاگ تردیدی نیست. رجوع شود به: *Pražek, Op. Cit. /167*

۲۵. برخی محققان از یک استوانه نبونید استنباط کرده‌اند که آستیاگ مقارن اولین سال سلطنت او با حمله به حران خرابیهایی به معبد سین (= خدای ماه) وارد آورده است و نبونید نیز مقارن اعلام عصیان از طرف کوروش با استفاده از گرفتاریهای آستیاگ دوباره حران را از چنگک ماد بیرون کرده است. در اینکه از عبارت کوتاه و مبهم استوانه نبونید بتوان تمام این جزئیات را استنباط کرد محل تأمل است و بعضی دانشمندان این استنباط را ناشی از تفسیر سطحی و شتابزده محققان گذشته، از محتوای استوانه نبونید تلقی کرده‌اند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Hall, H. R., The Ancient History of the Near East/550 - 551 (Note2)

۲۶. درباب مدت فرمانروایی مادها اختلاف است و بیشتر اختلاف نیز ناشی از آنست که مدت حکومت مستقل دیاکوئیان که شامل عهد هردوشتره و آستیاگ بوده است با تمام مدت حکومت این خاندان که در دوران دیاکو و کشریته هنوز استقلال تام پیدا نکرده بودند یکجا به حساب آمده است و جمع این مدت به‌عنوان کل مدت فرمانروایی مستقل ماد محسوب شده است. به‌علاوه روایتی از کتزیاس منقولست که قبول آن دشواریهای بسیار دارد و تلفیق آن با روایت هردودت ممکن نیست. هردودت هم خودش ظاهراً دوبار مدت بیست‌وهشت ساله فترت سکایی را از مجموع مدت حکومت خاندان دیوکسی کسر کرده است و ازین رو تمام مدت را بدون محاسبه دوران فترت سکائیان یکصد و بیست‌وهشت سال می‌داند. اما حساب خود او به اعتقاد نولدکه ساختگی می‌نماید و آنچه درین باب از کتزیاس منقول است نیز فقط مبنی بر آنست که مدت مذکور در روایت هردودت را فقط دو برابر کرده است. در واقع از کتیبه‌ها و الواح آشوری و بابلی هم اطلاعات پراکنده‌یی که درباب پادشاهان ماد و سرکردگان طوایف آن به دست می‌آید آن اندازه دقیق و مرتب نیست که بتواند درین باره کاملاً رفع اشکال کند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Noeldeke, TH., Aufsätze/2 - 4;

Cameron, G., Op. Cit/176 - 7

۲۷. برای تفصیل بیشتر درباب این آثار و عناصر مختلفی که در آنها هست، رک به:

Culican, W., Op. Cit. /31 - 48

۳. نیزه‌های پارسی

1. Will Durant, Our Oriental Heritage, 1954/352

2. Justi, F., Geschichte Irans, GIP, II/418

3. Olmstead, A. T., Persian Empire, 1960/39

۴. درباب تاریخ واقعی آغاز و پایان سلطنت این بنیانگذار خاندان فرمانروایان لودیه اختلاف است و ظاهراً قول وینکلر که آن را بین سالهای ۶۹۰ تا ۶۷۵ قبل از میلاد می‌داند بالنسبه بیشتر قابل اعتماد باشد. برای تفصیل بیشتر راجع به داستان انگشتر رجوع شود به همین یادداشتها (۲۱/۲). درباره طرز سلطنت یافتن گوگس که در افسانه مربوط به این انگشتر و خاصیت نامرئی کردن دارنده آن از انظارآمده است تفسیر مردم شناختی (= Anthropological) جالبی هم عرضه شده است که از دیدگاه مورخ نیز می‌تواند قابل ملاحظه باشد. نگاه کنید به:

Frazer, J., Golden Bough, index

5. Noeldeke, T. H., Aufsätze/24

6. Rogers, R. W., A History of Ancient Persia, 1929/54

۷. تواریخ ایام ۳۶/۲

8. Justi, F., Geschichte Irans/418

9. Olmstead, Persian Empire/49

10. Rogers, R. W., Op. Cit/60

11. Huart, C., La Perse Antique/50

۱۲. مطابق روایت گزنفون در تربیت کوروش (۷/۸) وی در پایان عمر شخصی را در خواب دید که نزدیکی سرگش را به وی اعلام کرد. روایت هردوت یادآور داستانی است که در باب سقراط نقل کرده‌اند، و افلاطون در رساله اقریطون (= Crito) آن را از قول خود سقراط می‌آورد. شباهت بین این روایت گزنفون با آنچه خود وی درباب پایان کار سقراط نقل می‌کند در آنچه راجع به بقای روح از آنها هر دو نقل است نیز پیداست. برای تفصیل روایت گزنفون درباب کوروش رجوع شود به: پیرنیا، ایران باستان ۱/۴ - ۴۶۳، مقایسه شود با روایت گزنفون درباب سخنان سقراط با هرودوت، در رساله وی راجع به سقراط:

Xenophon, Memorabilia of Socrates, IV, ch. VIII, 7 - 10, in Socratic Discourses,

Plato and Xenophon, Everyman's Library, No 457, 1947/149 - 150

۱۳. در شاهنامه نیز کیخسرو مثل کوروش عمداً تن به سرگ می‌دهد و درون غازی ناپدید می‌شود. پایان کار کیخسرو در شاهنامه با آنچه در اوستا راجع به بیماری کیخسرو آمده است تفاوت بسیار دارد و به نظر می‌آید روایت شاهنامه متأثر از داستان مرگ کوروش باشد. با توجه به بعضی شباهتهای دیگر که بین داستانهای کوروش و کیخسرو هست، ممکن است روایت گزنفون درباب مرگ کوروش به کلی بی‌اساس نباشد. معهداً گزنفون می‌بایست عمداً قدری چاشنی فلسفی و اخلاقی هم از زندگی و مرگ سقراط به آن داستان زده باشد.

۱۴. برای اطلاعات بیشتر درباب مدفن کوروش، و داستان دستبردی که در عهد اسکندر و

بعد از وی بر قبر وی زدند رجوع شود به:

Rogers, R. W., Op. Cit/67 - 70

15. *Pagliari, A., Iran Antico, Civiltà dell' Oriente, I/403*

۱۶. سیاست تسامح کوروش در عین حال نشان می‌دهد که وی با خرافات و اوهام اقوام مختلف در باب کینه‌کشی خدایان آنها اعتقادی نداشته است. ازین رو بعید می‌نماید که محرك وی در دلجویی از حرانیان ترس از آفات و بلیاتی بوده باشد که نقض پیمان با نبونید یا بیحرمتی نسبت به سپین‌سمن بود سبب گردد. در مورد این احتمال، به توضیحات *H. Lewy* رجوع شود که به نظر ما چندان قانع‌کننده نیست:

Lewy, H., in Studies in Honour of S. H. Taqizadeh/160 - 161, Idem in Archiv Orientalni/1949

۱۷. در باب این لوحه، رجوع شود به:

Rogers, R. W., Op. Cit. /82, 381

۱۸. برای پاره‌ی ازین سخنان رجوع شود به:

Hutecker, über den Falschen Smerdis/16 - 30;

Prasek, Forschungen zur Geschichte des Altertums/8 - 10

۱۹. پیرنیا، ایران باستان، ۶/۱ - ۵۰۵، مقایسه شود با:

Olmstead, Persian Empire/90

۲۰. از جمله، به موجب روایت هرودوت (۳/۳) این پارسی از طرف کمبوجیه مأمور شد تا در شوش اسمردیس را هلاک کند. بعد که در سوریه جارجی اسمردیس سلطنت او را در نزدیک اردوی شاه اعلام کرد کمبوجیه نسبت به این پارسی - که ناسش پرکسامپه بود - به شک افتاد و فقط در دنبال مؤاخذه وی مطمئن شد که اسمردیس را کشته است. درینصورت می‌توان پنداشت کمبوجیه با قتل پسر او یا می‌خواسته است انتقامی از قاتل بردیا - که به هر حال برادرش بوده است - کشیده باشد یا باز در حالی بوده است که اخبار پارس و ماد او را از اینکه پرکسامپه واقعاً بردیا را کشته باشد نامطمئن کرده است و یا شاید با این کار می‌خواسته است درس سکوت تهدیدآمیزی به پرکسامپه داده باشد. در هر حال کسی که قلب پسرش آماج تیر کمبوجیه شد کسی بوده است که هم قتل بردیا به او مربوط می‌شده است و هم در واقع طغیان ممکن بوده است نقشی عهده‌دار شده باشد.

21. *Duchesn - Guillemin, La Religion de L' Iran Ancien/154, Note 4*

۲۲. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به: تاریخ در ترازو/ ۶۲، ۲۷۸

۲۳. در غیر اینصورت البته می‌بایست یا حق تقدم پدر و جدش به او واگذار شده باشد یا اصل انتسابش به هخامنش محل تردید گردد اما قبول این فرض اخیر غیرممکن است چرا که در صورت احتمال تردید در انتساب وی می‌بایست دشمنان خانواده داریوش لااقل در یونان جایی درین باب اظهار تردید کرده باشند. در باب احتمال تردید رجوع شود به:

Huart, C., La Perse Antique/60, Note 2

۲۴. گیوشمن، تاریخ ایران، ترجمه دکتر محمد معین/ ۱۳۰

25. *Pagliari, A., Iran Antico, Civiltà dell' oriente, I/604*

۲۶. بر حسب حکایت هرودوت، زوپیر در دنبال قرار و تمهیدی که با داریوش گذاشت خود را

ناقص کرد و با گوش و بینی بریده و با بدنی که از اثر ضربت‌های تازیانه کیبود شده بود نزد بابلی‌ها رفت و گفت چون داریوش او را بدین حال انداخته است قصد دارد از وی انتقام بستاند و بدینگونه با جلب اعتماد شورشیان بابل فرمانده سپاه آنها گشت و در دنبال یک جنگ دروغین دروازه بابل را بر روی سپاه داریوش گشود و از وی پاداش شایسته‌یی یافت. مقایسه شود با: پیرنیا، ایران باستان ۱/۵۵۲، برای داستان مثنوی که با این حکایت شباهت دارد، رجوع شود به چاپ نیکلسون، دفتر اول/ بیت ۳۲ و ما بعد. نظیر این داستان را در باب اخشنواذ پادشاه هیاطله هم در جنگ با پیروز پادشاه ساسانی نقل کرده‌اند. رجوع شود به طبری، طبع دخویه ۲/۸۷۵.

۲۷. مقایسه شود با پیرنیا، ایران باستان ۱/۵۵۶ - ۵۵۳.

28. *Olmstead, A. T., Op. Cit./143*

29. *Pagliari, A., Op. Cit./414*

۳۰. برای تفصیل بیشتر درین باب و تردیدهایی که درباره این گزارش اظهار شده است رت: :

Rogers, R. W., Op. Cit./119

31. *Cary, M., in C. A. H, 1935, IV/212*

۳۲. به موجب قول هرودوت وی در جواب پیام داریوش یک پرنده، یک موش، یک وزغ و پنج تیر فرستاد و گبریا می‌نام از سرداران داریوش این معما را چنین تعبیر کرد که می‌گوید اگر شما نتوانید مثل پرنده پیرید، مثل موش به سوراخ زمین بگریزید، و مثل وزغ در آب روید ازین تیرها نخواهید رست. اما چرا پنج تیر؟ روایت هرودوت و تفسیر گبریا می‌خالی از اشکال نیست. مقایسه شود با:

Huart, C., Op. Cit./67

33. *Cary, M., Op. Cit./212 - 214*

34. *Noeldeke, T., Aufsätze/36*

۳۵. درین باره پاره‌یی دلایل در کتاب پیرنیا، ایران باستان/ ۶۷۸ ذکر شده است که به نظر می‌آید خالی از قوت نباشد.

۳۶. در باب اختلاف‌هایی که درین باره هست، رجوع شود به:

Rogers, R. W., Op. Cit./138

37. *Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeniden/88*

۳۸. داستان زوپیر، اگر واقعاً درست باشد، ممکن است مربوط باشد به واقعه طغیان بابل در عصر خشایارشا. معهداً چنانکه نوادکه به درستی خاطر نشان می‌کند به دشواری می‌توان آن را بر یک واقعه تاریخی مبتنی شناخت. مقایسه شود با:

Noeldeke, T., Aufsätze/42

۳۹. درباره شیوه جنگی نبرد سالامین به روایت قومسیدیدس (II/۹۳: ۴) که در باب تنگی معبر «هگاد» اشارت دارد، توجه خاص باید کرد. مقایسه شود با:

Mary, W., Zur Strategie der schlacht von Salamis, Hermes, XC, 1962

۴۰. نفرت و کینه‌یی هم که درین واقعه مخالفان پائوزانیاس نسبت به وی نشان داده‌اند ظاهراً بیشتر به سبب وحشت از تمایلات استبدادی او بود تا علاقه‌اش به پارسی‌ها. معهداً اینکه وی در طی مذاکرات خویش ازدواج با دختر پادشاه پارس را هم به عنوان شرط پیشنهاد

کرده باشد می‌بایست از اتهامات مخالفان باشد. مقایسه شود با:

Lippold, A., Pausanias, von Sparta und die Perser, Im Rheinisches Museum, Frankfurt 1965/320 - 341

۴۱. در باب روابط تمیستوکلس و پوزانیاس با خشایارشا و اردشیر اول، جهت تفصیلات بیشتر رجوع شود به: ایران باستان/ ۹۱۴

۴۲. ارقام هرودوت (۸۶/۷) جمعاً بر پنج میلیون نفر که تعداد زیادیشان هم اشخاص غیر جنگی بوده‌اند بالغ است اما یک محاسبه دقیق حداکثر یکصد و هشتاد هزار نفر جنگجو را قابل قبول می‌یابد که البته این رقم هم ممکن است با نفس الامر مطابق نباشد. معهداً در اینکه سپاه ناستجانس خشایارشا بسیار زیاد و به‌طور کلی دست‌وپاگیر بوده است جای تردید نیست. برای تفصیل رجوع کنید به:

Rogers, R. W., Op. Cit. /151

۴۳. از آنجمله است تئودودونادکه، که درین مورد برای یونان حماسه‌پردازی می‌کند. مقایسه شود نیز با قول هاسپرو، تاریخ قدیم اقوام شرق/ ۱۴، که هم نولدکه آن را نقل ورد می‌کند:

Noeldeke, T., Aufsätze/46

۴۴. (یچاددفرای، میراث باستانی/ ۱۹۴، مقایسه شود با: نه شرقی، نه غربی، انسانی/ ۲۱.

۴. اسلحه طلایی

1. *Noeldeke, Aufsätze / 49 - 50; Rogers. R. W., Op. Cit / 173.*

۲. احتمال مجعول بودن خبر مربوط به انعقاد این قرارداد از احتمال صحت آن قوی‌تر به نظر می‌آید. برخی از قدما مثل تئوپوپ و کالیس قنسی هم آن را انکار کرده‌اند. محتمل هست آنتی‌ها عمداً در اخبار راجع به آن مبالغه کرده باشند تا نقش خود را در دفاع از آزادی یونان، از آنچه بوده است مهتر جلوه دهند. نیز مقایسه شود با:

Stoeton, D., The Peace of Callias, in Historia, VIII, 1959 / 61 - 79

3 - *Olmstead, Op. Cit. /310*

۴. در باب ارزش تاریخی این دو کتاب بحث است، و اینکه قسمتی از مندرجات آنها بر یادداشت‌های قدیم‌تر مبتنی باشد بعید به نظر نمی‌رسد. مقایسه شود با:

Lods, A., Histoire de la Litterature Hebraïque Et Juive, 1950 / 540 - 545

۵. وی به احتمال قوی پسر ویشتاسپ شهربان باختر بوده است. رجوع شود به:

Justi, F., Iranisches Namenbuch / 398

۶. نه فقط این نکته که قرارداد به شکل فرمان صادر شد بلکه خصوصاً بدانسب که آنتالکیداس و دوستانش در تهیه مقدمات عقد قرارداد به اظهار تملق و اخذ رشوه متهم شدند، قرارداد را نزد یونانیان به شدت منقور کرد. معهداً بررسی در روابط و مذاکرات جاری بین ایران و یونان درین ایام، مسأله صحت و سقم اصل قرارداد را محتاج تحقیق نشان می‌دهد. مقایسه شود با:

Aucello, E., La Genesi della Pace di Antalcida, Helicon V, 1965 / 340 - 380

7 - *Justi, F., Geschichte Irans / 462*

8 - *Pagliari, Iran Antico / 436*

۹. برای تفصیل بیشتر در باب احتمال وجود مدارج سه گانه در تعلیم زرتشت رجوع شود به:

Molé, M., Culte, Mythe Et Cosmologie dans L'Iran Ancien, 1963

۱۰. گیرشمن، ایران / ۵۳ - ۱۴۹

11. *Duchesn - Guillemin, J., La Religion de L'Iran Ancien, 1962 / 158*

12. *Nyberg, Das Reich der Achämeniden, Historia Mundi, 1954, III / 76*

۱۳. برای تفصیل درین باب رجوع شود به: دوشن گیمین، زرتشت و جهان غرب / ۸ - ۹۷

۱۴. برای خلاصه اصل روایت رجوع شود به مقاله یگانه یا دوگانه، در مجموعه نه شرقی نه

غربی انسانی / ۶۶، البته تکیه‌یی که در آنجا راجع به اهمیت آیین میترا شده است با توجه

به آنچه در کتاب حاضر آمده است حاجت به تعدیل و اصلاح هم دارد. این نیز که اظهار

نیایش هخامنشی‌ها نسبت بهخدایان پیگانه ممکن است از اعتقاد آنها به قدرت و غلبه این

خدایان در قلمرو اقوام دیگر باشد مغایرتی با اندیشه و تسامح آنها ندارد چرا که فقط فکر

تسامح چنین اعتقادی را اجازه می‌دهد. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به:

Dandamaev, M., in Acta Iranica, 1975, I / 193 - 200

۱۵. برای تفصیل بیشتر درین باب، و نقد و تحلیل آراء محققان درین مسأله، رجوع شود به:

Duchesn - Guillemin, J., Opera Minora, 1974

۱۶. اینکه کودتیوسی نقل می‌کند که در یک روز هشتاد برادرش را کشت البته مبالغه است و

این نکته هم که تعدادی از نزدیکان ازین تصفیه جان سالم به‌در برده‌اند، در صحت روایت

وی مایه تردید می‌شود. داستان مخفی نگهداشتن مرگ پدر هم در حالیکه هیچ منازعی در

بین پسران رشید و بالغ اردشیر دوم نداشت گزاف می‌نماید. مقایسه شود با:

Rogers, R. W., Op. Cit. / 241

۱۷. تعداد تلفات به موجب روایات قابل قبول چهل هزار تن می‌شد، که یوستی نقل می‌کند،

چهارصد هزار تن که فولدکه می‌پذیرد قابل قبول به نظر نمی‌آید:

Noeldeke, T., Aufsätze / 77;

Justi, F., Geschichte Irans / 467

در هر حال تلفات شهر صیدا بدون شک فوق‌العاده بوده است. رجوع شود به: ایران باستان /

۱۱۷۱، مقایسه شود با:

Eiselin, F. C., Sidon, A Study in Oriental Histoty, 1907 / 65 - 66

18. *Kienitze, F. K., Die Politische Geschichte Aegyptens vom 7 bis zum 4. Jahrhundert vor der Zeitwende, 1953 / III*

۵. آتش در کاخ

1. *Olmstead, Persian Empire / 521*

2. *Noeldeke, Aufsätze / 84 - 85*

۳. مثلاً شخصی که به نام *Baryaxés* با دواخشی خود را پادشاه ماد و پارس خواند و مقارن

بازگشت اسکندر از هند ساتراپ ماد وی را دست بسته به حضور فاتح آورد ظاهراً یک مادی

بود نه پارسی و در واقع توفیقی هم در ادعای خویش پیدا نکرد. آریان مورخ فقط یک‌بار

از او سخن می‌گوید مقایسه شود با:

Noeldeke, T., Aufsätze / 85

۴. درباب احوال بردگان و مسایل مربوط به برده‌داری و مالیات روی هم‌رفته از الواح و اسناد بابلی و مصری هم درین ایام پاره‌یی اطلاعات به دست می‌آید. از آنجمله رجوع شود به:

Driver, G. R., Aramaic Documents of the Fifth Century B. C., 1957;

Altheim, F. — Stiehl, R., Die Aramäische

Sprache unter die Achämeniden, 1960;

Dandamayev, M., in Ancient Mesopotamia, 1969

5. *Pagliari, A (Bausani, A -), storia Della Letteratura Persiana / 316*

۶. درباب این کتیبه‌ها، و همچنین درباره نامه‌یی که داریوش به این ساتراپ نوشته است رجوع شود به:

Pagliari (- Bausani), Op. Cit. / ?

۷. درباب داستان زریر و تفصیل و سابقه آن، رجوع شود به:

Benveniste, E., in J. A. 1932/245 - 93

۸. درباب عناصر یهودی و ایرانی در داستان هزارویکشب تحقیقات دهنویه هنوز قابل ملاحظه

است. برای اجمالی از آن رجوع شود به: مقدمه علی اصغر حکمت، بر هزارویکشب، چاپ

کلاله خاور، ۱۳۱۵، ج ۱، درباره عناصر یونانی که درین داستان هست، رجوع شود به:

Von Grünebaum, G., L'Islam medieval, 1962/321 - 347

9. *Lods, A., Op. Cit / 604*

۱۰. نقش تسامح هخامنشی و تعاون عناصر مختلف امپراطوری را در ایجاد و توسعه این فرهنگ

باید در نظر داشت لیکن مجرد هر گونه شباهت بین تعلیم مغان و عقاید یونانی را هم نباید

از مقوله تأثیر و نفوذ شمرد. البته فقدان، یا لامحاله قلت منابع هم ارزیابی این تأثیر متقابل

را مشکل می‌کند. برای اجتناب از افراط و تفریط درین باره رجوع شود به:

—*Sarton, G., History of Science, II/6;*

—*Bidez - Cumont, Les Mages Hellenizés / 239;*

—*Bengston, the Greeks and the Persians / 278*

11. *Droysen, J. G., Histoire D' Alexander Le Grand, Traduit Par J. Benoist - Mechin, 1934/34*

درویزن خاطر نشان می‌کند که تاریخ، واقعه‌یی گیراتر از ظهور اسکندر نمی‌شناسد چرا که

نه قبل از آن اتفاق افتاد و نه بعد از آن پیش‌آمد که چنین قوم کوچک و محقری با آن

مایه سرعت چنان امپراطوری عظیمی را با خاك یکسان کند و بر جای بنای ویران صورتهای

اجتماعی و سیاسی تازه‌یی به وجود آورد. به اعتقاد ما، شوق و علاقه هیجان‌آمیز درویزن

نسبت به قهرمان مقدونی، کتاب او را درباب اسکندر کبیر بیشتر رنگ و بوی یک اثر رمانتیک

می‌دهد نه یک تاریخ واقع‌گرای. چنانکه ظاهراً همین لحن ستایشگرانه و مبالغه‌آمیز بود که

سبب شد خود وی بعدها در آن کتاب تجدید نظر کند اما این کار، کتابش را بدون آنکه

رنگ واقع‌گرایی مطمئن‌کننده‌یی بدهد آن را در عین حال خشک و سنگین و فاقد شور و

احساس روایت نخست کرد. به هر حال اگر قبول آنکه اسکندر یک دوره از دنیای باستانی

را به پایان آورد تاحدی قابل تصدیق باشد نمی‌توان قبول کرد که خود او طرح خاصی برای

وحدت و صلح در یک دنیای تازه را در خاطر پرورده باشد.

۱۲. از جمله اینگونه تملقات بود که دلکان شاعر در حق او می‌گفتند:

حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد
ز بس شنیدن گشته است خلق را از بر
شاهها تو از سکندر پیشی بدانجهت
کاو هر سفر که کرد به دیگر جهات کرد.

13. Tarn, IN, Cambridge Ancient History, 1953, II/402, 410, 421

در هر حال انصراف نهایی او از ادامه لشکرکشی به هند یک نوع «توقف در آستانه مجهول» به‌شمارست و به‌احتمال قوی ورود و نفوذ بیشتری را در دنیای هند با احوال روحی سربازان خویش و با دشواریهای دیگر که در پیش داشته است، غیر ممکن می‌یافته است. مقایسه شود با:

Champdor, A., IN Alexandre le Grand, 1962/195 - 218

۱۴. درباره تأثیر ارسطو در اسکندر، و تحول روابط اسکندر با ارسطو که در اواخر حال تقریباً قطع شد، رجوع شود به:

Flaceliere, R., Eleve d'Aristote, in Alexandre le Grand, 1962/41 - 50;

Daskalkis, A., in studii clasice, Bucaresti soc. VII, 1965/169 - 180

در بین شواهدی که نشان می‌دهد در اواخر حال مخصوصاً بعد از قتل کالیس‌قنس بین اسکندر و ارسطو چندان علاقه‌ی وجود نداشته واقعاً متهم شدن ارسطوست در ادعایی که راجع به مسموم شدن اسکندر پیش آمد، هر چند اصل قضیه حقیقت نداشت اما ذکر نام ارسطو در بین کسانی که متهم به دخالت در این امر بودند حکایت از تیرگی یا سردی روابط آنها در اواخر عمر اسکندر دارد. در همین اواخر عمر اسکندر بود که وقتی کاساندر کوشید تا اتهام شاکیان را از پدرش آنتی‌پاتر دفع کند اسکندر قول او را نوعی «مغلطه» خواند و با لحنی که در حق ارسطو هم خالی از طعنی نبود دعوی کاساندر را رد کرد و گفت: اینست طرز استدلال به‌شیوه ارسطو. رجوع شود به پلوتادک، اسکندر / ۱۱۹. برای تفصیل روشن‌تری در باب روابط شاگرد و استاد رجوع شود به بخش اول کتاب نویسنده این سطور، ارسطو و فن شعر، ۱۳۵۷/۱۵ - ۹

۱۵. برای متن این مرثیه و نیز شعری که وی در ستایش هرمیاس نظم کرد، رجوع شود به:

Diogene Laerce, Vie des Philosophes/231

در باب تأثیر ارسطو در ایجاد کینه و نفرت در وجود اسکندر و تحریک او بر ضد ایران رجوع شود به:

Altheim, F., Alexandre et L'Asie, 1954/108 - 109, 114

16. Bengston, Op. Cit/331

۱۷. گوتمسید، ایران و سمالک همجوار، ترجمه کیکاوسی جهان‌داری / ۷ - ۶

۱۸. فرای، میراث باستانی ایران / ۲۱۸ - ۲۱۷

19. Wilcken, U., Alexandre le Grand/267

20. Idem, Ibid/251 - 254

21. Tarn, Alexandre the Great, 1933/28

اخوت واقعی انسانی که اسکندر برخلاف مشهور آن را شناخت در یک افسانه مشهور نظامی گنجوی، در طی یوتو پیانی به نام شهر نیکان تصویر شده است که وصول بدانجا مایه حیرت و اعجاب اسکندر شد. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به: تاریخ در ترازو

۲۴۲ و ۲۸۸، همچنین مقایسه شود با:

Zarrinkoob, A. H., in *Accademia Nazionale dei Lincei, Colloquio sul Poeta Persiano Nizami E La Leggenda Iranica di Alessandro Magno*, 1977/5-10

۲۲. برای تفصیلات بیشتر در باب جنبه سرداری و فرماندهی اسکندر رجوع شود به:

Burn, A. R., in *Greece and Rome*, XII, 1965/14 - 145

23. *Olmstead, Op. Cit.* /522

۲۴. با آنکه غالب مورخان اروپایی، امروز اصل این فکر را به اسکندر منسوب می‌دارند بعضی آن را به اواخر فتوحات آسیایی او و برخی به همان اوایل لشکرکشی‌هایش در آسیای صغیر مربوط می‌شمرند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Roberto Andretti, Die Weltmonarchie Alexandre des Grossen in Uberlieferung und Geschichtlicher Wirklichkeit, in *Saeculum*, 1957, 2 - 3/120 - 165

معهدا در حالیکه فرانتس آلتهایم وجود این فکر را در نزد اسکندر محقق می‌شمارد و حتی می‌پرسد که اسکندر بدون این فکر و بدون رؤیای فرمانروایی جهانی چه خواهد بود؟

Althem, F., *Alexander und Asien*, 1953/105

وجود چنین طرح و چنین تصویری را تارن در نزد اسکندر بعید می‌شمرد:

Tarn, in *Cambridge Ancient History*/423

طرفه آنست که هر دو سورخ هم در حق اسکندر حالت تحسین و ستایش فوق‌العاده دارند و اختلاف آنها فقط درین است که کدام یک از این دو فرض قهرمان محبوب آنها را موفق‌تر جلوه می‌دهد. آیا مورخان جدی هم هرگز نخواهند توانست از حالت یک تماشاگر پرشور مسابقات ورزشی بیرون بیایند؟

۲۵. قول *H. G. Wells*، منقول در: پیرنیا، ایران باستان/.

۲۶. ذوالقرنین مذکور در قرآن (۹۸/۱۸ - ۸۲) را مفسران و مورخان اسلامی غالباً با اسکندر منطبق شمرده‌اند. انطباق آن با منذوبین *ماء السماء* نیز در بعضی روایات هست که شایع نیست چنانکه قول ابوالکلام آزاد هم که آن را عبارت از کوروش می‌داند با سابقه روایات منطبق به نظر نمی‌آید. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Montgomery Watt, Iskandar, in *E. I (2), Vol. IV*

Abel, A., *Dhu'l Qarnayn, Prophete de L' universalité*, in *A. I. P. H. OS.*, Bruxelles, 1951, XI/6 - 18

۲۷. برای تفصیل بیشتر در باب مشابهت اسکندر با *ضحاک* و افراسیاب و تلقی سنتهای مزدایی از آنها رجوع شود به:

Christensen, A., *Les Kyanides*, 1931/87

عنوان *ملعون* (—گجستک) درباره اسکندر، در ستون پهلوی از جمله در ادای ویراف‌نامه آمده است اشارت به سوختن اوستا هم در کتاب پهلوی بندهشن (۳۳) و شهرهای ایران (۲) صریح است. اوصاف ویرانگره، ملعون، و نظایر آن در مآخذ دیگر نیز در باب او هست. از جمله *مجمعل التواریخ والقصص* /۴۱۸ برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به دکتر ذبیح‌الله صفا، حماسه سرایی در ایران ۱۳۲۴/۵. شرح دشخدایی او که عبارت از تجزیه و انقسام وحدت ایران است در تاریخ بلعمی (طبع بهار پروین /۶۹۹) بدینگونه آمده است

که: دیوانهای دارا همه بسوخت و چون بخواست رفتن مهتران هر شهری را ملک بداد و هر شهری را ملکی کرد تا کس مرکس را فرمان نکند و ایشان را ملکی نبود که همه را نگاه دارد... جهت تلقی مزدیسنان زرتشتی از اسکندر، نیز رجوع شود به:

Altheim, F., Zaratustra und Alexander, 1960

28. *Wilcken, U., Alexandre Le Grand, 1933/274*

۲۹. در بین اسکندرنامه‌های رایج در بین مسلمین، ظاهراً روایت‌های قدیم‌تر مأخوذ از یک اصل پهلوی باشد، که به‌سریانی هم نقل شده است. روایت‌های شاعرانه فارسی، و بعضی روایات عربی دیگر هم هست، که جدیدترست و شاید بعضی عناصر از اصل یونانی هم وارد آنها شده باشد. برای تفصیلهای بیشتر در باب انعکاس داستان اسکندر در ادبیات شرقی و اسلامی رجوع شود به:

— *Nöldeke, TH., Beiträge zur Geschichte des Alexander Romans, D. K. A. W., 33*

— *Garcia Gomez, E., Un Texto Arabe occidental de La Leyenda de Ale Jandro, Madrid, 1929*

— *Bertel's, E., Roman ob Aleksandre I ego Glavnie Versii na vostokey, 1948*

— *Abel, A., Le Roman D'Alexandre, Bruxelles, 1955*

در باب صورتهای یونانی این داستان، برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

Krumbacher, Geschichte der Byzantinischen Litteratur, II/849 - 851

۳. در باب گوش‌دراز و شاخ اسکندر، که پیداست از یک تصویر اهریمنی اسکندر، و از دوران قبل از اسلام باید در قصه‌های عهد اسلامی ایران باقی مانده باشد رجوع شود به: دهخدا، امثال و حکم.

تلقی اپیکوریها از مساله جنگ، پیداست. در باب تلقی رواقی‌ها از جنگ و انعکاس کارهای اسکندر در اینگونه تلقی رجوع شود به:

Bengston, H., The Greeks and the persians, 1969/328

۶- کشمکش میراث‌خوارگان

۱. نه فقط در قصه‌گانی همدی *Ganimes* بلکه در اقوال سقراط و افلاطون هم انعکاس این رسم عشق‌ورزی یونانی هست. وقتی اسکندر به خاطر تلقین معشوق خویش، یک نجیب‌زاده پارسی را تباه می‌کند باید نفوذ این رسم در زندگی مقدونی و یونانی قابل ملاحظه باشد. اینکه آمین هادسلن بعدها در عهد ساسانی می‌گوید: ایرانی‌ها از این رسم اطلاعی ندارند یا آنچه در وندیداد (فرگرد ۳/۸) این رسم را از سعاصی کبیره می‌خواند، کاملاً موافق نیست. از برخی قراین دیگر نیز صحت این قول آمین هادسلن محل تأمل واقع می‌شود. در حقیقت این رسم که در محیط یهودی و بابلی هم سابقه داشت، در شرق نزدیک بیشتر به وسیله یونانی‌ها و مقدونی‌ها رواج یافت. در باب قول آمین هادسلن رجوع شود به: کریس قسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی / ۵۳۶، در باب عبارت وندیداد رجوع شود به ترجمه دادوستور، زند اوستا، ج ۲/ ۱۲۵، درباره سابقه این رسم در نزد یهود و بابلی‌ها و یونانی‌ها مقایسه

شود با:

Hasting's Encyclopedia of Religion and Ethics, III/494 - 5

۲. از روایات پولی بیوس و پاره‌بی قراین دیگر برمی‌آید که طغیان اخنوس هم مثل شورش مولون مخصوصاً ناشی از ناخرسندی نسبت به هرمیاس بوده است. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Will, E., Les Premières Années du Règne D' Antiochos III (223 - 219 Av. J. C) in *Revue des Etudes Grecques*, 1962/72 - 129

۳. مراسم مربوط به خاطره این تظہیر هیکل و اقامه سجدد مناسک قدیم در معبد اورشلیم هنوز در نزد یهود تحت عنوان عید حنوخه (Hanukkah) برگذار می‌شود. در واقع فقط چندی بعد - حداکثر یکماه بعد از وفات آنطیوخوس بود - که یهودا به تظہیر معبد توفیق یافت. در باب فاصله بین تظہیر معبد و وفات آنطیوخوس البته اختلاف هست اما از قراین می‌توان تاریخ وفات را بهتر تحقیق کرد. برای تفصیل بیشتر درین باره رجوع شود به:

Gibau, B. M., Sobre La Fecha de la Muerte de Antiocho IV Epiphanes, in *Estudios Biblicos*, Madrid 1962/67 - 74

4. *Justi, F.*, *Geschichte Irans*/485

۵. در باب تعداد سپاه آنطیوخوس و قشون پارتها هر دو اختلاف هست و قبول ارقام مذکور در روایات هم خالی از اشکال نیست. مقایسه شود با: ایران باستان / ۲۲۳۹ - ۲۲۳۷

6. *Neussner, J.*, *A History of the Jews in Babylonia*, I, the Parthian Period, 1965/22

7. *Sarton, G.*, *A History of Science*, II/404

۸. بحث درین سئاله بیشتر به تاریخ عقاید و ادیان راجع می‌شود. برای نظر اجمالی درین باب، از جمله رجوع شود به:

— *Case, S. J.*, *Evolution of Early christianity*, 1914

— *Cumont, F.*, *Oriental Religions in Roman Paganism*, 1956

9. *Hansen, E. V.*, *The Attalids of Pergamon*, 1947/136 - 142

۱۰. مثل Parchment = Pergaméné، برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Sarton, G., *A History of Science*, 1959, II/231 - 32

۱۱. پاره‌بی اجزاء و انقاض این قربانگاه که از حفاریهای پرگام به دست آمد و در آلمان، به هم پیوسته و بازسازی شد در طی جنگ دوم جهانی به وسیله روس‌ها از سوزه برلین به جای دیگر منتقل شد. برای وضع این قربانگاه، قبل از آنکه از سوزه برلین منتقل شود، رجوع باید کرد به:

— *Von Massow, W.*, *Führer durch das Pergamon - Museum*, 1932

— *Kähler, H.*, *Der Grosse Fries von Pergamon*, 1948

۱۲. در باره کوچ‌نشین‌های یونانی در کرانه‌های پونتوس البته نقش سکنه شهر ملطیه و اهالی مگاد قابل ملاحظه است. دریای پونتوس را که ایرانیها ظاهراً در ضمن جنگ با طوایف سکائی با آن آشنا شدند پارسی‌ها به نام اخشانه (Axaena - خشین، سیاه) می‌خواندند و ظاهراً همین لفظ بود که در نزد یونانیها به صورت Axeinos (= ناساعد، نامهربان، خشن)

درآمد. معهذاً بعدها که یونانیان در آن حوالی کوچ نشین هایی به وجود آوردند آن را دریای مساعد و مهربان (Euxeinos) خواندند و این کوچ نشین ها هم به صورت مراکز تجارتنی درآمدند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به:

Danoff., Chr. M., Pontus Euxeinos, in Pauly - Wissawa, Real - Enz., Supplement band, IX, 1962/1052ff.

13. *Sarton, G., A History of Science, II/524*

۱۴. برای تفصیل بیشتر درین باب و مراجع مربوط به انعکاس اخبار تیگران در آثار یهود، رجوع شود به:

Neussner, J., Op. Cit. /25- 26

۱۵ و ۱۶. در باب نفت کوماجنه رجوع شود به تاریخ طبیعی پلین، ج ۲/۱۰۹ - ۱۰۸، در باره پادشاهان کوماجنه و ساخت قدیم مربوط به آنها رجوع شود به:

Justi, F., Geschichte Irans/495 -6

۱۷. گلستان سعدی، به تصحیح و حواشی عبدالعظیم گرکائی، ۱۳۱/۱۸؛ در باب این موزائیک و وصف اجمالی آن تفصیلات بیشتری را می توان در ساخت ذیل یافت:

Durant, W., the life of Greece/620 - 21

دو شهر پمپئی و هرکولانوم در سنه ۷۹ میلادی بر اثر وقوع آتشفشان ویران شد معهذاً هر دو شهر در آن زمان شهرهایی قدیمی محسوب می شدند چنانکه قدمت آثار مکشوف آنها بعضی به حدود سیصد سال قبل از میلاد هم می رسید و نقاشی های دیواری آنها لا اقل به سه دوره متوالی تقسیم می شود که قسمت عمده آنها متعلق به دوره بعد از عهد سولا (۷۸ - ۱۳۸ ق م) است. مقایسه شود با:

Sarton, G., A History of Science, II/517

18. *Cumont, F., Oriental Religions in Roman Paganism/139*

19. *Herzfeld, E., Archeological History of Iran, 1935/44*

۲۰. در باب این کتیبه، و طرز ذکر خدایان در آن، برای تفصیل بیشتر رجوع شود به:

Duchesn - Guillemin, J., La Religion de L'Ancien Iran/254 - 55

21. *Widengren, G., Stand und Aufgaben der Iranischen Religionsgeschichte/104seq*

۲۲. ذکر کسانی به نام میتروبات (- مهریاد، مهربد)، و میتروبازان (Mithrobazanes) در بین اساسی ساتراپهای هخامنشی در ضمن روایات سورخان یونانی آمده است. این نام ها حاکی از اهمیت میترا در دنیای هخامنشی است. اشتقاق نام اخیر نشان می دهد که در چهار قرن قبل از میلاد هم میترا همچون یک خدای نجات بخش در دنیای هخامنشی مورد نیایش بوده است. مقایسه شود با:

Duchesn - Guillemin, La Religion/256

۲۳. معهذاً اینکه بعضی محققان اخیر وحدت هویت میترای آسیای صغیر و روم را با میترای مذکور در اوستا محل تردید شمرده اند دعوی بی حجتی است و مجرد اسم هم کافی است که این تردید را بیوجه نشان دهد. برای تفصیل بیشتر، درین باب رجوع شود به:

-- *Wikander, Etudes sur les Mystères de Mithra, 1951*

— *Widengren, G., Op. Cit. /114seq*

۳۴. برای ملاحظات بیشتر، در باب سابقه مهر در ودا و اوستا، و همچنین در باب آیین مهر و انتشار آن در ایران و خارج، رجوع شود به: پورداود، *یشتها*، ۱۹۲۸، ج ۱ / ۴۲۰ - ۳۹۲
25. *Widengren, G., Op. Cit. /105sq.*

۳۶. در باب احوال و احساسات یهود درین دوره، رجوع شود به:
Lods, A., Op. Cit./773 - 777

۳۷. از جمله در بابل که درین اوقات یک کانون فعال یونانیگری شرق بود نام ذاکالیاس را که پلین در تاریخ طبیعی خود یاد می‌کند می‌توان به‌عنوان یک مظهر و نشانه اینگونه تمایلات یونانی در بین یهود ذکر کرد. مقایسه شود با:

Neussner, J. Op. Cit./10 - 11

28. *Lods, A., Op. Cit./883 - 905*

29 *Sarton, G., A History of Science, II/236 - 241*

30. *Tarn - Griffith, Hellenistic Civilisation/33*

۷- جنگ و گریز

1. *Altheim, F., Alexandre et L'Asie/276 - 77*

۲. برای تفصیل بیشتر درین باب و دفع احتمالی که راجع به‌تورانی بودن آنها در معنی ترکی بودن - ممکن است به‌آذهان بیاید رجوع شود به:

Tarn, W W., Parthia, in C. A. H, 1962, IX/588

راجع به‌اصل آنها بحث بسیارست جهت نظریات دیگر درین باره رجوع شود به:

Wolski, J., Arsace Ier, Fonda teur de L'Etat Parthe, in Acta Iranica, /186

۳. به‌موجب روایت آدیان که ظاهراً درین مورد از منابع وابسته به‌محافل نجبای اشکانی متأثر

باشد نسب خاندان ارشک به‌آدخشیتر دوم پادشاه هخامنشی منتهی می‌شود و البته قبول

این روایت اشکالات بسیار دارد. در بین روایات اسلامی بعضی مثل مسعودی (التنبیه/۸۲)

نسب اشک را به‌سیاوش، برخی (طبری ۱/۷۰۸) به‌گشتاسب و پاره‌یی (حمزه، سنی/۲۱)

به‌دارای دوم رسانیده‌اند. ذکر نام آدخشیترکان هم در باب اسم یک تاکستان در بعضی

اسناد آنجا شهرتسا آمده است اما این نکته البته چیزی را در باب انتساب قوم ثابت

نمی‌کند. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به: فرای، میراث باستانی ایران / ۲۹۱

Christensen, A., Ies Kyanides, 1931/152;

Wolski, J., Op. Cit./178 seq

۴. وجود ارشک را برخی محققان محل تردید یافته‌اند و بنیانگذار واقعی دولت اشکانی را

عبارت از تیرداد شمرده‌اند. البته نظر مخالف این دعوی هم که عبارت از تردید در وجود

تاریخی شخص تیرداد باشد به‌وسیله پاره‌یی دیگر از محققان اظهار شده است، جهت

تفصیل درین باب رجوع شود به:

Tarn, W. W, Parthica in C. A. H, IX/574; Wolski, J., Op. Cit. /165 seq

۵. از جمله در باب حفاریهای دودا و دودپومی که مثل الحضر مخصوصاً از لحاظ هنرهای این

عهد جالب است رجوع شود به:

— *Rostovtzeff, Dura - Europos and its Art, 1938;*

— Welles, C. B., The Population of Roman Dura in Studies... in Honour of A. C. Johnson, 1951

در باره الحضر، و آثار دوران پارت در آنجا، رجوع شود به:

— D. Homés - Fredericq, Hatra et les Sculptures Parthes, 1963

— Teixidor, Syria, 1966

راجع به حفريات نسا و کوچت داغ در ترکمنستان شوروی، از جمله رجوع شود به:

-- Diakonov i Livshits, Dokumenty iz Nisy, Moskva 1960

— Erumkin, G., Archeology in Soviet Central Asia 1970

برای ارزیابی اسناد دولتی که از حفريات اخیر به دست آمده است غیر از مراجع مذکور در فوق، مخصوصاً رجوع شود به:

Chaumont, M. - L., in J. A., 1968

جهت بحثی که راجع به زبان این اسناد هست، مقایسه شود با:

Henning, W., Mitteliranisch, im Handbuch der Orientalistik, 1958

۶. برای تفصیل بیشتر درین باب، رجوع شود به: پیرنیا، ایران باستان، ۸/۳ - ۲۲۰۷

۷. این تاریخ از یک لوحه بابلی که در آن گاهشماری سلوکی و اشکانی هر دو هست، به دست می آید. برای تفصیل و منابع رجوع شود به:

Justi, F., Geschichte Irans/483

معهدا اینکه تاریخ مربوط به جلوس تیرداد باشد یا نه برای بعضی محققان جای تأمل است خاصه که بعضی در اصل وجود تیرداد تردید دارند. مقایسه شود نیز با: فرای، میراث باستانی ایران/ ۲۹۲.

8— Altheim, F., Alexandre et L'Asie/318 seq

9— Tarn, Parthia, CAH. IX/584 - 85

۱۰. این تاریخ که گوتمشید، ایران و سمالک همجوار/ ۱۲۰ به جای آن سال ۷۰ ق م را ترجیح می دهد ظاهراً با اسنادی که از حفاریهای نسا به دست آمده است بیشتر قابل تأیید به نظر می آید.

۱۱. درباره وجود بندگان که ظاهراً از سوء تعبیر اصطلاح یونانی مربوط به آذاتان (Elenthrii) باید استنباط شده باشد جای بحث است برای تفصیل رجوع شود به: دیاکونوف، م. م. تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب ۶/۱۳۴ - ۳۰۲، مقایسه شود با:

Tarn, W. W., Op. Cit. in CAH, IX/602

12. Tarn, Op. Cit. in CAH IX/590

13. Altheim, F., Op. Cit/351 seq

14. Sarton, G., A History of Science, II/522

۱۵. ملکم کالج، پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا/ ۷۴ - ۷۱

16. Laufer, Sino - Iranica/190, 284, 539

17. Rostovtzeff, in CAH XI/121

۱۸. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به پیرنیا، ایران باستان ۳/ ۲۶۵۹، ۲۶۶۳.

۸. خدنگ پهلوانی

۱. برای تفصیل بیشتر درباب ثروت و قدرت کراسوس که امکانات او را گه‌گاه مبالغه‌آمیز نشان می‌دهد، رجوع شود به:

Adcock, F. E., Marcus Crassus, Millionaire, 1966

پلوکارک در احوال وی نقل می‌کند که سالک معادن نقره بود، املاک کسانی را که در عهد سولا مصادره می‌شدند خریداری می‌کرد، و خانه‌هایی را که دچار حریق می‌گشت به بهای کم می‌خرید و بدینگونه مالک قسمت عمده‌یی از شهر روم شد. زندگی و تجمل حریف او سوردن هم در روایات پلوکارک با تفصیل نقل شده است و نشان می‌دهد که حشمت و ثروت وی نیز در جای خود از کراسوس کمتر نبوده است. جهت تفصیل بیشتر درباب خاندان سوردن رجوع شود به:

Herzfeld, E., Sakastan, 1932/70 seq

۲. مردان سه‌گانه (Triumviri یا Tresviri) در روم هیئتی بود که معمولاً از طرف مردم برای تصدی حکومت انتخاب می‌گشت و در چنان حکومتی قدرت بین این سه تن مشترک بود. این همکاری رجال ثلاثه، اولین دفعه به وسیله آنتونیوس، لپیدوس، و اکتاویوس به وجود آمد که هیئت اتحاد آنها در نزد سورخان به‌عنوان «دومین مردان سه‌گانه» معروف است. اتحاد موقتی که قبل از آن بین پومپه، قیصر، و کراسوس روی داد در واقع یک اتحاد رسمی نبود و هر چند آن را بنابر مشهور اولین اتحاد مردان سه‌گانه خوانده‌اند این نام در معنی ائتلاف رسمی بین آنها نیست. ازین جهت هست که بعضی محققان عنوان اولین و دومین را در اتحادیه مردان سه‌گانه روم درست نمی‌دانند. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به:

De Visscher, F., Nouvelles Etudes de droit Romain, Publicet Privé, 1949

۳. درباب سیاست شرقی آنتونیوس و مسأله ارمنستان و ارفقازدس رجوع شود به:

Buchheim, H, Die Orientpolitik des Triumvirn M. Antonius, 1960

4. *Asdurian, P., Die Politische Beziehungen Zwischen Armenien und Rom, 1911, /65 - 66*

۵. برای تفصیل بیشتر درباب اردوان سوم و نظر او درباب ارمنستان و مسایل دیگر، مخصوصاً رجوع شود به:

Kharstedt, U., Artabanos III und Seine Erben, 1950

۶. دبوواژ (تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی‌اصغر حکمت/ ۳ - ۳۲) راجع به تاریخ این واقعه که در صحت آن هم اظهار شک نمی‌کند می‌گوید که باید قبل از شورش سلوکیه اتفاق افتاده باشد. درباره اصل واقعه که تفصیل آن در روایت فلاویوس آمده است رجوع شود به: پیرنیا، ایران باستان ۳/ ۱۱ - ۲۴۰۸، روایت بدون شک مبتنی بر روایت افواهی است و در جزئیات هم جای بحث دارد. نیز مقایسه شود با:

Täubler, E., Die Parthernachrichten Bei Josephus, 1904/62 - 63

۷. گوئشمید، ایران و ممالک همجوار/ ۱۸۵

۸. درباب اشکالهایی که راجع به هویت و نسبت بین گودرز و بردان هست رجوع شود به:

گوئشمید، ایران و ممالک همجوار/ ۷ - ۱۸۶، دبوواژ، تاریخ سیاسی پارت/ ۱۴۴ - ۱۴۳

9. *Asdurian, P., Op. Cit. /86 - 87*

10. *Chaumont, M. L., Op. Cit/7 - 8*

۱۱. در باب روایت دینکرت و فرایینی که می‌تواند تا حدی حاکی از وجود یک نسخه اوستای عهد اشکانی باشد رجوع کنید به:

De Menasce, in BSOAS, IX/587

برای خط بهلولی درسکه ولاش اول، رجوع شود به:

Henning, W., Mitteliranisch, im. H. O. /40

در مورد برادر ولاش، عذری نه او برای اجتناب از سفر دریا و سعی در نیالودن طهارت آب داشته است ممکن است بیشتر بهانه استنکاف از رفتن به روم و تسلیم شدن به تشریفات مورد نظر نرون باشد اما داستان همراه بردن مغان به احتمال قوی به هر حال حاکی از تمایلات زرتشتی اوست.

۱۲. درباره عبارت منقول از کفالا به و فراین دیگر حاکی از وجود نسخه‌هایی از اقوال منسوب به زرتشت درین عصر، رجوع شود به:

Widengren, G., Die Religionen/198

برای نقد و بحث بیشتر در باب روایت پوزانیاس رجوع شود به:

Bidez - Cumont, Les Mages Hellenisés, 1938, I/91

13 *Unvala, Observation on the Religion of the Parthians/29 seq*

۱۴. از جمله فرهاد اول خود را درسکه‌ها به شکل هراکلیس، فرهاد چهارم و همچنین گودرز و بردان خود را به صورت آپولون تصویر کرده‌اند. اردوان دوم خود را قئوپاتود، و فری پاپت خود را قئومی می‌خوانده است. مقایسه شود با:

Tarn, the Greeks in Bactria and India/92

15. *Boyce, M., A History of Zoroastrianism/14 note 52*

برای تفصیل بیشتر و مخصوصاً نقد روایت پلوتادک در باب آیین ثنویت ایرانی و ارتباط آن با آیین زروان رجوع شود به: امیل بنوفیست، دین ایرانی، ترجمه بهمن سرکاراتی/ ۱۱۰ -

۶۲

۱۶. برای اخبار راجع به این فحشاء مقدس که استرابون نقل کرده است رجوع شود به:

Windischman, F., Persische Anahita oder Anaitis/7

راجع به اشارتی که در اوستا در اظهار نفرت به چنین رسمی ممکن است باشد رجوع شود به:

Wikander, Feuerpriester/89

در باب جنبه قدس و طهارت این ایزد، مقایسه شود با: پورداود، یشتها ج ۱، ۱۹۳۸/ ۱۶۹ و ما بعد.

17. *Widengren, G., Stand und Aufgaben/114 seq*

۱۸. در باب طرز تلقی گنوسیه و ثنویت آنها از زرتشت و آیین او رجوع شود به:

Bousset, Hauptprobleme des Gnosis, 1907/159 seq.

درباره هندایی‌ها و افسانه مذکور در متن رجوع نمائید به:

Drower, The Harran Gawaita and the Baptism of Hilul Ziwa, 1953

۱۹. برای تفصیل بیشتر درین باب، و همچنین مسأله نژاد اشکانی گرگوار مقدس رجوع شود به:

Chaumont, M. - L., Recherches sur L' Histoire d' Armenie. 1969/131 seq

۲۰ و ۲۱. درباب نقش شاهزادگان اشکانی در ترجمه کتب بودائی رجوع شود به: پوردادود،
یشتها ج ۱/۳۲ - ۲۹، درباره احوال یهود درین عصر نگاه کنید به:

Neussner, J., A History of the Jews in Babylonia, I, the Parthian Period, 1965

۲۲. در حفاریهای نسای کهنه غیر از اسناد مربوط به تاریخ اشیاء تزئینی جالبی هم به دست آمده است. بقایای شهر با آثاری از ارگ و معبد و تیاتر و گورستان نیز کشف شده است که مجسمه‌ها و ستونها و تکه‌های اشیاء عاج و سفال آن، مخصوصاً از تلفیق هنر یونانی و ایرانی درین نواحی حکایت دارد. برای تفصیل بیشتر و همچنین برای مراجع بررسی دقیق‌تر درین باب رجوع شود به:

Frumkin, Archeology in soviet Central Asia/144 - 46

درباره اسناد مربوط به تاریخ که شامل نزدیک سه هزار تکه سفال با خطوط سیاه و متضمن اطلاعات درباب فرمانروایان و همچنین احوال مربوط به محصول و مالیات و آبادیهاست رجوع نمائید به:

Sznicer, Ostraca d'epoque Parthe, Semitica X/65 seq

23. *Tarn, W. W., Parthia, in CAH, IX/600*

24. *Rostovitzeff, in CAH, XI/128*

25. *Pagliari, A., Letteratura Dell' Iran Preislamico, Estratto da le Civiltà dell' Oriente, Rome 1957, II/328*

26. *Bidez - Cumont, Les Mages Hellenisés, I/218*

27. *Duchesn - Guillemin, La Religion de L' Ancien Iran/217*

درباب کتاب مربوط به پیشگوئیاها یا فالهای هیشتامب رجوع شود به:

Widengren, G., die Religionen Irans/199 - 201

۲۸. پیرنیا، ایران باستان، ۳/۲۶۹۷

۲۹. برای تفصیل بیشتر درباب تأثیر محیط اشکانی درین داستان رجوع شود به:

Minorsky, V., Iranica, 1964/150 seq

با آنکه وجود یک محیط اشکانی در داستان محقق است، پاره‌یی از اقوال مینودسکی درین باب محل تأمل به نظر می‌رسد. مقایسه شود با: یادداشتها و اندیشه‌ها، ۱/۳۵۱ - ۲۲۳ -

۲۱۷

۳۰. درباب سندباد نامه و قصه بوذاسف رجوع شود به:

--- *Perry, B. E., The Origin of the Book of Sindbad, 1960*

— *Lang, D. M., The Wisdom of Balawhar, 1957*

۳۱. درباب قصه زاریادرس و اودایتس، و همچنین درباره طبقه‌گوسان، رجوع شود به بررسی‌های خانم بویس در دو مقاله ذیل:

Boyce, M., Zariadres and Zarer, in BSOAS, 17, 1955

Boyce, M., the Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition, JRAS, 1957

۳۲. درباب احتمال ارتباط داستان رستم با خاندان سوندن، رجوع شود به:

Herzfeld, E., Sakastan/101

۳۳. راجع به اختلاف روایتی که درین باب در مورد ارمنستان هست رجوع شود به:

Chaumont, M. - L., Recherches/9 seq

۳۴. برای تفصیل بیشتر درین باب، و همچنین درباب جنگهای تراژان رجوع شود به:

Guey, J., Essai sur La Guerre Parthique de Trajan, 1938/34 seq

۳۵. به موجب روایت دیوکاسیون (۱۵/۶۹) وی آنها را به وسیله رشوه بازگردانید اما از روایت

سریانی وقایع نامه اربلا (ترجمه ذاکائو ۶/۴۷) برمی آید که هجوم طوایف دریایی به سرزمین

آلان عامل اصلی بازگشت آنها باید بوده باشد. برای تفصیل درین باره رجوع شود به:

Chaumont, Recherches/14 - 15

۳۶. برای تفصیل بیشتر درباب این امپراطور و مخصوصاً راجع به احوال شخصی او که معرف

اوضاع روم در آن ایام و حاکی از مفهوم و هدف فتوحات اوست رجوع شود به:

McCan, A. M., The Portrait of Septimus severus

۳۷. درین باب که آیا اقدام کالاکالا در بازداشت پادشاهان اسروتن و ارمنستان قبل از عزیمت

به شرق یا بعد از آن بوده است بحث هست. از جمله نگاه کنید به:

Maricq, A., La Chronologie des dernieres Annees de Caracalla, in Syria,

1957/297 seq

درباره بحران امپراطوری روم و احوال کالاکالا و خانواده او رجوع شود به:

Calderini, A., I severi, La Crisi dell' Impero, 1949

۳۸. درباب احتمال ارتباط بین ارتخشیر با ولاش و اینکه ممکن است اختلاف بین دو برادر از

اسباب تقویت خیال ارتخشیر در اظهار عصیان شده باشد رجوع شود به: تقی زاده، نخستین

پادشاهان ساسانی، در جزو مجموعه بیست مقاله او/۳ - ۲۹۱، درباره پایان کار ولاش

احتمال می رود که وی در طی جنگهای داخلی کشته شده باشد و آخرین سکه او

ظاهراً به سالهای ۲۲۳ - ۲۲۲ مربوط است. مقایسه شود با: دیوواز، تاریخ سیاسی پارت/

۲۴۰.

معیناً چند سکه هم که در حدود سال ۲۲۸ در سلوکیه ضرب شده است بعضی محققان

به وی نسبت داده اند. نگاه کنید به:

Simonetta, B., in Numismatic Chronicle, 1957, 77 seq

اما این انتساب محل تأمل است.

۹. میعاد با گذشته

1. *Noeldeke, Th., Aufsätze/91—92*

۲. تردیدی که بعضی درباب انتساب بایک به ساسان کرده اند اساس درستی ندارد و مجرد انتساب

یک سلسله چهارصد ساله به ساسان برای رفع این تردید کافی است. اینکه در کارنامک از وی

به عنوان پدرا د شیرنه نیای او یاد شده است در مقابل طرز تلقی شاپور از او که در کتیبه کعبه

زرتشت هم با وجود عدم تصریح با تجلیل از او سخن می راند قابل اهمیت نیست قول

آگادیماس هم که مشتمل بر طعن مغرضانه در حق خاندان ساسانی است به قدری با طرز زندگی

طبقات نجیب در اواخر عهد اشکانی مغایرت دارد که برای رد آن حاجت به ایراد شواهد

نیست. معیناً برای نمونه بحثهایی که درین زمینه اظهار شده است رجوع شود به:

— *Widengren, G., in La Persia nel Mediaevo, Roma, 1971*

— Frye, R. N., in Acta Iranica, 4, 1975

۳. روایت در طبری است، طبع دخویه ۸۱۹/۲ تردیدی که کریس تنسن در صحت آن دارد موجه به نظر نمی‌آید. رجوع شود به: ایران در زمان ساسانیان/۱۰۸.

۴. درباره این نامه و اشارتی که در آن راجع به سر اردوان هست، رجوع شود به طبری، دخویه ۸۱۸/۲، خبر دیگری هم که در باب فرستادن سرها به معبد آناهیتا هست در طبری ذکر شده است - همان مآخذ/۸۱۹.

۵. در کادنامک ارمشیر، فره به صورت بره‌بی درمی‌آید که دنبال اردشیر می‌رود و وقتی به وی می‌رسد و اردشیر او را برمی‌گیرد اردوان به اشارت یاران خویش از اندیشه تعقیب وی نومید و متصرف می‌شود. برای تفسیر تازه‌تری در باب نقش‌های اردشیر در فیروزآباد، نقش رستم و نقش رجب مقایسه شود با: لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا ۷۲/۱۳۵ و مابعد.

۶. به علت اشارات متنوع و احياناً متناقض که از طریق روایات گونه‌گون در باب مدت و تاریخ سلطنت پادشاهان نخستین ساسانی در دست است تواریخ آنها غالباً تقریبی است. از جمله هر چند اختلافهایی که درین باب بین محاسبات هیننگ و تقی‌زاده هست خود از چند سال تجاوز نمی‌کند اما هر دو طرز محاسبه هم از لحاظ سبانی خویش معقول و قابل قبول به نظر می‌آیند اختلاف ناشی از اشارات و روایاتی است که هر یک ازین دو بر آن بیشتر اعتماد کرده‌اند. مسأله این است که پاره‌یی ازین موارد استناد ممکن است خیلی کمتر از آنچه در طی این محاسبات بدانها تکیه کرده‌اند شایان اعتماد باشند. فی‌المثل از کجا می‌توان یقین داشت که فلان سند منقول از سانی که تاریخ نزول وحی را از زبان وی نقل می‌کند با تاریخ دقیق درست بدون تحریف نقل شده باشد و سانی یا ناقلان روایت او عمداً یا سهواً در آن تصرف نکرده باشند؟ در مورد بعضی روایات دیگر هم مثل آنچه در اخبار سریانی‌ها هست جای همین اندازه تردید هست. در هر حال تواریخ مربوط به آغاز پایان سلطنت این اولین پادشاهان ساسانی را در حال حاضر باید مختلف فیه - البته با اختلاف چند سال نه بیشتر - شمرد و شاید نیل به قطع و یقین هم درین باب هرگز ممکن نشود. برای تفصیل استدلالها در باب این تواریخ رجوع شود به:

تقی‌زاده، بیست مقاله/۱۴ - ۳۱۲ - ۵ - ۵۵۲ همچنین به:

Henning, W., in Asia Major, 1952

۷. طبری، طبع دخویه ۸۲۰/۲ باید خاطر نشان ساخت که تردید در انتساب این نامه به دوران اردشیر وجود قنسر را به عنوان شخص تاریخی معاصر وی نفی نمی‌کند چنانکه در دینکرت نیز نام وی به عنوان یک معلم و مروج آیین ذکر شده است. تصور انطباق هویت او با کرتیر هم که هر تسفلد ادعا کرده است قابل قبول به نظر نمی‌آید. برای تفصیل بیشتر در باب وی رجوع شود به دیباچه مجتبی مینوی، نامه قنسر به گئشنسپ، چاپ جدید به همکاری محمد اسمعیل رضوانی، ۳۰ - ۶۰ در مورد ضبط نام قنسر هم بعضی محققان صورت «قوسر» را ترجیح داده‌اند اما شهرت ضبط قنسر و سابقه این صورت در نزد سولقان اسلامی، قبول این وجه را - هر چند با «دوسر» مذکور در التنبیه والاشراف نزدیک‌تر است - محل تردید می‌سازد. برای تفصیل بیشتر در احوال او، و مخصوصاً درباره ضبط قوسر راجع به نام او

رجوع شود به:

De Menasce, J. - P. , Une Encyclopédie Mazdénne, *Le Denkart*, 1958/57note I, seq

8. *Esslin, W.* , in *CAH*, XII/70

آیا این نکته هم که در روایات ملی اشارتی به جنگ اردشیر با روم نیست ممکن نیست از آنجهت باشد که اردشیر نیز مثل اسکندر سه دوس در این گیرودارها به هیچ گونه پیروزی نرسیده است؟

9. *Chaumont, M. - L.* , *Recherches*/39

۱۰. نظریه هرئسفلد درین باب به وسیله هنینگ مورد انتقاد واقع شده است:

— *Herzfeld, E.* , *Kushano - Sasanian Coins*, in *M. A.* 38, 1930, 40 seqq

— *Henning, W.* , in *Jackson Memorial Volume*, 1951/45seqq

برای تفصیل بیشتر درین باب، رجوع شود به:

Chaumont, M. - L. , in *Acta Iranica*, 4, 1975/note 181, 186, 187, 191

۱۱. درباب این نقشی و تفسیرهایی که درباب آن شده است، رجوع شود به:

Chaumont, M. - L. , *Recherches*/173 - 75

۱۲. روایت جالبی درین باب در منابع تاریخی هست. درباره قصه این شاهزاده خانم رجوع شود به مقاله کریمی قسن، در A.O (= آکتا اورینتالیا) شماره ۱۴ راجع به سلطنت شاپور در اواخر دوران حیات اردشیر و نقد و بحث در روایات مربوط به آن رجوع شود به:

Ghirshman, R. , in *Acta Iranica*, 4, 1975/275 seqq

13. *Duchesn - Guillemin, J.* , *La Religion*/41 - 42

14. *Widengren, G.* , *Die Religionen Irans*/243

۱۵. توجیهاتی که درین باب به وسیله امثال ویدنگرن و ویکاندر اظهار شده است کاملاً قانع کننده به نظر نمی آید. برای تفصیل آن توجیهات رجوع شود به:

Widengren, G. , *Die Religionen*/259 seqq

از اشاراتی که در کتیبه های شاپور و اردشیر آمده است پیداست که مراتب روحانی در اوایل عهد ساسانی هنوز مشخص نبوده است. مقایسه شود با:

Frye, R. N. , *Early Sasanian State and Church*, in *Opera Minora*, 1976, 1/ 12 - 13

۱۶. از جمله درین باره نظریه گیرشمن، ایران/۱۸ - ۳۱۷ را می توان یاد کرد که اکنون دیگر محل تأمل است. مقایسه شود با:

Duchesn - Guillemin, La Religion/278 seq

البته استعمال عنوانهای مرادف یغ و خداوند در مورد اجداد، در نزد سلوکیان و اشکانیان هم معمول بوده است. درباب تردیدی که راجع به صحت شجره ساسانیان هست همچنین رجوع شود به:

پیرنیا (مشیرالدوله)، ایران قدیم ۱۳۱۳/۱۵۲.

17. *Pigulevskaya, N.* , *Les villes de L'Etat Iranien*, 1963

۱۸. احتمال آنکه هتوه در زمان جنگ دوم شاپور با رومیان بر دست شاپور فتح شده باشد ظاهراً

درست نیست. درباب این احتمال رجوع شود به: دیچاردفرای، سیراث باستانی ایران/۳۴۳، آنگونه که از یک مأخذ مانوی برمی‌آید فتح این شهر در زمان حیات اردشیر بوده است بر دست شاپور. برای تفصیل بیشتر درین باب رجوع شود به: دکتر بهمن سرکاراتی، اخبار تاریخی در آثار مانوی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۱۳۵۳/۴۱۲ - ۴۰۸

۱۹. این تعهد عدم مداخله در امور ارمنستان از جانب فیلیپ اریست که از روایت او اگر *Evagre* (۷/۵) مورخ کلیسا هم برمی‌آید. به علاوه فیلیپ ظاهراً نگهداری ارمنستان را برای روم بیشتر از آن مایه خرج و گرفتاری می‌یافته است که برای دفاع و حمایت از آن بر ضد شاپور اصرار کند. مقایسه شود با:

Sprengling, M., Third Century Iran, 1953/85

۲۰. درباره انطباق فیروز برادر شاپور با فیروز کوشانشاه اظهار تردید هم از طرف بعضی محققان شده است. رجوع شود به: دکتر بهمن سرکاراتی، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۵۴/۲۴۳ - ۵

21. *Henning, W., in BSOAS, 9/842*

۲۲. با آنکه لحن کتیبه‌ها و حالت نقشه‌اشان از غرور و کبریای ناشی از پیروزی خالی نیست اینکه در دنبال پیروزی شاپور همه جا آتش و هرام روشن کرد نشان می‌دهد که تمام این اظهار خرسندی‌ها نشانه شکرگزاری نسبت به ایزد و هرام بوده است درینصورت این کتیبه‌ها را نباید نوعی فتح نامه گزاف‌آمیز تلقی کرد مقایسه شود با:

Sprengling, M., Op. Cit. /113

23. *Langlois, V., Collections des Historiens Anciens et Modernes de L'Armenie 1868 - 9, II/203 seqq*

24. *Wikander, S., Feuerpriester in Kleinasien und Iran, 1946/200 - 210*

۲۵. این نکته را که در کتیبه‌های شاپور ذکر از مهرشاه و فیروزشاه به عنوان برادران وی نیست بعضی دستاویز تردید در انتساب آنها به خاندان شاپور شمرده‌اند. بدون شک این سکوت ممکن است عمدی باشد و ناشی از همان انتساب آنها به تعلیم مانی. درباره مهرشاه پادشاه دشت میشان حکایتی در مأخذ مانوی هست که گرایش او را به آیین مانی در دنبال یک معجزه مانی نشان می‌دهد. رجوع شود به: تقی‌زاده، مانی و دین او /۸، مقایسه شود با: بهمن سرکاراتی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز/۴۸ - ۲۴۲

26. *Puech, H. - CH., Le Manicheisme, son Fondateur, sa Doctrine, 1949/35 - 36*

۲۷. در کتیبه شاپور آنجا که ذکر بزرگان و صاحب‌منصبان دربار وی رفته است نام کرتیر چهل مرتبه پایین‌تر از عنوان پیدخمش ذکر می‌شود هر چند موضع وی نیز تا پایین‌ترین سراتب پانزده مرتبه فاصله دارد و این نکته نشان می‌دهد که در عهد شاپور کرتیر هنوز نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای نداشته است. برای تفصیل بیشتر درباب وی رجوع شود به:

Hinz, W., Kardars Felbsildnisse, in Altiranische Funde und Forschungen, 1969/189

۲۸. این کج‌پائی را بعضی محققان از اسباب عمده بدبینی و تیرگی افکار مانی یا اشاره به آن شمرده‌اند، اینکه مانی کج‌پای (= احتفال‌الرجل به قول ابن‌الندیم و نه احف‌الرجال که بعضی

عبارت الفهرست وی را بدانگونه خوانده‌اند) بوده است در کتاب پهلوی دینکرت هم مذکورست و نشان می‌دهد که منبع روایت در نزد موبدان سابقه دارد. معه‌ذا ممکن است داستان را فقط برای آنکه هرگونه معایب جسمانی و روحانی را به‌مانی - مثل یک شیطان ننگ - منسوب بدانند ساخته باشند. رجوع شود به:

Klima, O., War Mani Wirklich Lahm? in Archiv Orientalni, 1957, 27/384 - 7
29. Pestalozzia, U., in RRIL, 1934/430

۳. به‌خاطر همین یونانی‌گرایی که هنوز در محیط زادگاه مانی در بابل به‌طور محسوسی وجود داشت بعضی محققان اظهار نظر کرده‌اند که مانی را باید یکی از آخرین نمایندگان هلنیسم بابلی شمرد و البته سبب آنکه درین دعوی هست یا توجه به جنبه‌های مختلف مانویت آشکارست. مسأله تلقی یونانیگری و فلسفه یونانی به‌عنوان زندقه هم اسریست که در عهد اسلامی نیز نشان آن باقی است و البته ریشه ساسانی دارد. مقایسه شود با:

Zaehner, R. C., Dawn and Twilight of Zoroastrianism, 1961/125 - 200

31. Widengren, G., Mesopotamian Elements in Manichaeism, 1946/177 - 179

32. Puech, H. - CH., Op. Cit./157 - 159

33. Sceptolovitz, is Manichaeism an Iranian Religion? Asia Major, 1924/460-490

34. De Menasce, J. P., une Encyclopedie Mazdeenne/57 - 59

۳۵. برای اجمال روشنی از احوال کردیر رجوع شود به مقاله هیتس، مذکور در یادداشت شماره ۲۷، درباره نقش او در تعقیب پیروان ادیان غیر ایرانی مخصوصاً رجوع شود به:

Widengren, G., Die Religionen Irans/

فعالیت کردیر در عهد شاپور و هرمزد ظاهراً در حدی نبوده است که معارض سیاست تسامح شاپور بوده باشد. به هر حال شاپور اسرای مسیحی را که در خوزستان بودند در آیین خویش آزاد گذاشت در مورد یهود هم در زمان او هیچگونه سختگیری نشان نداده‌اند. مقایسه شود با:

-- *Labourt, J., Le Christianisme Dans L' Empire Perse sous La Dynastie Sassanide, 1904/19*

— *Neussner, J., A History of the Jews in Babylonia, II, the Early Sasanian Period, 1966/19*

۳۶. برای تفصیل بیشتر در باب امپراطوری وی رجوع شود به:

Melone, P., IL Regno Di Caro, 1948

۳۷. بموجب بعضی روایات بهرام سوم پسر هرمزد اول بود. مقایسه شود با:

Noeldeke, Th., Aufsätze/90

38. De Menasce, J. P., Une Encyclopedie Mazdeenne/58 - 9

۳۹. برای اطلاعات بیشتر درین باره رجوع شود به:

— *Herzfeld, E., Paikuli, 1924*

- *Henning, W., in BSOAS, 14, 1952*

40. Seston, W., Diocletien et la Tetrachie, 1946/180

۴۱. درباره جزئیات قرارداد روایات خالی از اختلاف نیست برای اطلاعات بیشتر درین باب

رجوع شود به:

Chaumont, M. - L., Recherches sur L' Histoire De L' Armenie/121 seq

۴۲. با آنکه عنوان هو به سنبا را که حمزه اصفهانی (سنی ملوک الارض/۳۶) معادل لقب ذوالاكتاف آورده است آذود کریسی تنسن قابل قبول می‌داند، تردید فولدکه در صحت آن، و احتمال آنکه بعدها آن را از روی همان لقب ذوالاكتاف ساخته باشند بیشتر قابل قبول به نظر می‌آید رجوع شود به:

Noeldeke, Th., Geschichte der Perser und Araber 1897/52

۴۳. به نظر می‌آید منهدم کردن شوش که شاپور سپس برای تجدید بنای آن، مساعی مجدانه کرد از جمله اقداماتی باشد که وی در راه سرکوب کردن اعیان و نجبای محلی انجام داده باشد. برای تفصیل بیشتر رجوع شود به:

Noeldeke, Th., Aufsätze/8

۴۴. در نامه‌یی که به موجب کتاب سریانی اعمال شهیدان، شاپور درباره شمعون برصیعی رئیس نصاری خطاب به بعضی امراء نوشته است این قول مذکورست. مقایسه شود با:

Labourt, J., Op. Cit/45 - 46

۴۵. تیرداد ظاهراً بین سالهای ۳۰۵ تا ۳۱۲ باید به آیین مسیح گرویده باشد برای تفصیل رجوع شود به:

Chaumont, M. - L., Recherches/163 seq

۴۶. درباره تطبیق محل قتل وی، رجوع شود به:

Justi, F., Geschichte Irans/524

برای احوال یولیان و جنگهای وی نگاه کنید به:

Bidez., La Vie de L' Empereur Julien, 1930

۴۷. یک روایت معاصر دیگر هم ازین جنگها به وسیله ذوسیموس *Zosimus* نقل شده است که خود مأخوذ از خاطرات پزشکی موسوم به *Oribasius* است که نیز درین جنگها شرکت داشته است و آمیانوس هم در بعضی موارد از آنها سود جسته است. به هر حال برخلاف آنچه گیبون درباره دقت و بیطرفی آمیانوس می‌گوید روایات او خالی از شائبه اغراض به نظر نمی‌آید. برای تفصیل بیشتر درباب شیوه کار و ارزش تاریخ وی، رجوع شود به:

— *Thompson, E. A., The Historical Work of Ammianus Marcellanus, 1947*

— *Syme, R., Ammianus And The Historia Augusta, 1968*

۴۸. در روایات مورخان اسلامی، تربیت او را از عهد شیرخوارگی به نعمان و منذر امراء عرب حیره منسوب داشته‌اند. از جمله رجوع شود به: طبری، دخویه ۲/۸۵۵، یعقوبی/۱۳۲، اما سنمار که سازنده قصر خورنق بوده است در روایت بعضی ارباب تاریخ، از جمله بنعمی/۹۲۳ رومی خوانده شده است. معهدا به نظر می‌آید نام او بابلی باشد (سین + عمار *Sin + Immar*) و اگر رومی شمرده می‌شده است ظاهراً باید از جهت تابعیت بوده باشد. مقایسه شود با:

Justi, F., Geschichte Irans/527

۴۹. درباب خبیونها و ارتباط آنها با طوایف آسیای مرکزی هنوز بحث و اختلاف بسیار است. استعمال نام هون درباره این طوایف — که از نژادهای مختلف بوده‌اند — گه‌گاه به قدری با